اخلاق و عرفان اسلامي

استاد محمّدتقي مصباح

چكيده

اين نوشتار به شرح و تفسير سخنان حضرت علي عليه‏السلام در توصيف بندگان و دوستان خدا مي‏پردازد. آن حضرت در اين بخش از خطبه 87، مهم‏ترين ويژگي مؤمنان و دوستان خداوند متعال را اخلاص و عدالت‏ورزي قلمداد مي‏كنند. اخلاص و نيل به مقام مخلِصين، از طريق رياضت و مجاهدت، خلوص در نيت، سخن و عمل حاصل مي‏شود. مقام مخلَصين، پس از مبارزه با نفس و تحصيل اخلاص در فكر، سخن و رفتار، به بنده برگزيده خدا اعطا مي‏شود. با خلوص عمل، و خودسازي بنده براي خدا، معارف الهي و دين بر قلب بندگان خدا جاري مي‏شود. اهل‏بيت عليهم‏السلام چشمه‏سار معارف الهي بر قلب بندگان مخلص خداوند هستند.

كليدواژه‏ها: اخلاص، عدالت‏ورزي، سعادت اخروي، اهل‏بيت:، عقل، وحي، دوستان خدا.

جلوه اخلاص و عدالت‏ورزي در دوستان خدا

«قَدْ أَخْلَصَ لِلّهِ فَاسْتَخْلَصَهُ فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ وَ أَوْتَادِ أَرْضِهِ، قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَكَانَ أَوَّلُ عَدْلِهِ نَفْي الْهَوَي عَنْ نَفْسِهِ، يَصِفُ الْحَقَّ وَ يَعْمَلُ بِهِ لَا يَدَعُ لِلْخَيْرِ غَايَةً إِلاَّ أَمَّهَا وَ لَا مَظِنَّةً إِلاَّ قَصَدَهَا، قَدْ أَمْكَنَ الْكِتَابَ مِنْ زِمَامِهِ فَهُوَ قَائِدُهُ وَ إِمَامُهُ يَحُلُّ حَيْثُ حَلَّ ثَقَلُهُ وَ يَنْزِلُ حَيْثُ كَانَ مَنْزِلُهُ»؛1 او به خداوند اخلاص ورزيد، و خداوند وي را به مقام مخلصان نايل ساخت. از معادن دين خداوندي، و از ميخ‏هاي محكم زمين است. خود را به اجراي عدالت پايبند كرده و نخستين گامش در اين راه، زدودنِ هوا و هوس از درون خويش است. در سخن، حق را به نيكويي تفسير مي‏كند و در عمل بدان پايبند است. هيچ هدف خيري نيست كه آهنگ آن نكند و در راه تحقق آن گام برندارد، و گمان خيري نبرده كه به سوي آن نشتافته باشد. بي‏ترديد زمام امور خويش را به كتاب الهي سپرده است. پس پيشوا و امام او قرآن است. هرجا كه قرآن بار اندازد، او نيز فرود آيد و هرجا كه قرآن جاي‏گيرد، او را نيز جايگاهي باشد.

اميرمؤمنان عليه‏السلام برخي جملات خطبه را با «قد»، كه حرف تحقيق است و از تحقق مفاد جمله حكايت دارد، آغاز كرده‏اند و پس از طرح يكي از ويژگي‏هاي دوستان برگزيده خدا در قالب آن جمله، نتيجه و بازتاب رفتاري آن ويژگي را نيز يادآور مي‏شوند. از جمله، حضرت در بخش پاياني ويژگي‏هاي دوستان برگزيده خدا، سه جمله را با «قد» آغاز كرده‏اند و سپس به بيان نتيجه و بازتاب رفتاري ويژگي‏هاي ياد شده در آن جملات مي‏پردازند. ايشان در نخستين جمله، كه به حق مي‏توان مفاد آن را مهم‏ترين ويژگي، و عصاره فضايل دوستان خدا برشمرد،

مي‏فرمايند: «قَدْ أَخْلَصَ لِلّهِ فَاسْتَخْلَصَهُ فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ وَ أَوْتَادِ أَرْضِهِ»؛ به خداوند اخلاص ورزيد و خداوند وي را به مقام مخلصين نايل ساخت. از معادن دين خداوندي، و از ميخ‏هاي محكم زمين است.

بازتاب اخلاص در انديشه و رفتار

«اخلاص» عبارت است از خارج ساختن غير خداوند از حرم دل، و اختصاص آن به محبوب ازلي و ابدي. اخلاص به ذات اقدس الهي، يعني قرار گرفتن در مسير «انّا لله و انّا اليه راجعون». از منابع اسلامي و از لابه‏لاي تحقيقات محققان در انسان‏شناسي ديني برمي‏آيد كه اخلاص در انديشه و گفتار و كردار، موجب لايروبي چشمه‏سارهاي دروني است كه با پاك شدن آنها، انبوه معرفت ناب و خالص از درون انسان به جريان مي‏افتد. اخلاص در انديشه و فكر، در گستره توانايي‏ها و استعدادهاي انسان واقعيات و حقايق را قابل شهود مي‏سازد، و از آميختن آنها با آلودگي‏هاي تخيلات و اوهام بي‏بنياد جلوگيري مي‏كند و مانع نفوذ خواسته‏ها و اميال حيواني به درون انسان مي‏شود. همچنين اخلاص در گفتار و پرهيز از فريبكاري مردم با كلمات زيبا و فريبنده، موجب رهاندن خود و ديگران از پيامدهاي شومي است كه فريبكاري مردم از طريق سخن‏پردازي در پي دارد. اخلاص در عمل و پرهيز از خودخواهي و خودمحوري، عامل سازنده موجوديت انسان در مسير حيات معقول و الهي است.

كسي كه خواهان گوهر اخلاص است بايد همه توان و تلاش خود را براي رسيدن به آن به كار گيرد و در تفكر و عمل خويش سهمي براي خود و غيرخدا در نظر نگيرد؛ زيرا در غير اين صورت، آنان را شريك خدا قرار داده است و خداوند نيز آن عمل ناخالص را نمي‏پذيرد و سهم خويش را به ديگران مي‏بخشد. اما خداوند كسي را كه به گوهر اخلاص دست يافت و وجودش را وقف او ساخت، مخصوص خويش قرار مي‏دهد و مقام مخلصين را به وي عنايت مي‏كند. چنين كسي مشمول رضوان خداوند مي‏شود و به بارگاه قدس او بار مي‏يابد. به ديگر سخن، در زمينه اخلاص، بندگان برگزيده و خاص خداوند از دو مقام برخوردارند: مقام اول «مقام مخلِصين» است كه با رياضت و مجاهدت‏واخلاص‏ورزيدن در نيت، سخن و رفتار حاصل مي‏آيد، و جمله «قد أخلص للّه»، در اين خطبه و برخي از آيات قرآن ناظر به آنند؛ مانند:

ـ «دَعَوُاْ اللّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»؛2 خداي را در حالي كه دين را ويژه او كنند [با اخلاص] بخوانند.

ـ «فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصا لَهُ الدِّينَ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ»؛3 پس خدا را بپرست در حالي‏كه دين را ويژه او كرده باشي.آگاه‏باشيدكه آيين‏ويژه و پاك از آنِ خداست.

و مقام دوم «مقام مخلَصين» است كه بر مقام اول مترتب است و خداوند آن را پس از مبارزه با نفس و تحصيل اخلاص در فكر و سخن و رفتار، به بنده برگزيده خود عنايت مي‏كند و او را براي خود برمي‏گزيند و از كمالات و مراتب معنوي خاص بهره‏مندش مي‏سازد. جمله «فاستخلصه» و برخي از آيات قرآن ناظر به اين مقام رفيع و متعالي‏اند؛ مانند آيه «إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ.»4 مخلَصين بندگان خاص و برگزيده خداوندند كه حريم دل را تنها در اختيار معبود قرار داده‏اند و غير خدا را به دل آنان راهي نيست. از اين‏رو، شيطان نيز به دل ايشان راهي ندارد و نمي‏تواند دخالت و تصرفي در رفتارشان كند و از آنان نااميد گشته است:«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»؛5 پس به عزتت سوگند كه البته همه آنان را گم‏راه مي‏كنم. مگر بندگان ويژه و برگزيده‏ات از آنان را [كه مرا بر ايشان راهي نيست].

اخلاص روح همه كارهاست و اگر كاري با اخلاص صورت پذيرد، هم براي خود انسان مفيد است و هم براي ديگران؛ اما اگر كاري بدون اخلاص انجام شود، هم انسان از زحمتي كه كشيده سودي نمي‏برد و هم آن كار براي ديگران بركتي ندارد. خداوند متعال بر اساس سنّت خود، هر كار كوچكي را اگر همراه با اخلاص باشد، بزرگ مي‏سازد و بركات فراوان در آن قرار مي‏دهد. در مقابل، كارهاي بزرگ را به دليل نداشتن اخلاص بي‏بركت و بي‏فايده مي‏گرداند.

اهميت تحصيل اخلاص در آموزه‏هاي ديني

با توجه به ضرورت تحصيل اخلاص و بي‏مقدار بودن عمل غيرخالص، بزرگان دين ما پيوسته سفارش كرده‏اند كه انسان بايد كوشش نمايد تا كارهايش با اخلاص و انگيزه الهي باشد. البته رسيدن به اين مرتبه بسيار دشوار است و با توجه به اينكه تصحيح نيت و خالص ساختن آن براي خدا و قصد قربت طاقت‏فرساست، اغلب مردم تحت تأثير وسوسه‏هاي شيطاني توجهي به نيت ندارند و كار خوب در نظر آنان كاري است كه صرف‏نظر از نيت، مفيد و نافع باشد؛ غافل از آنكه ممكن است كاري از نظر ديگران سودمند و براي جامعه مفيد باشد، اما براي كننده كار نه فقط سودي ندارد، زيان‏آور نيز هست؛ زيرا وي نيت الهي و اخلاص نداشته است.

بنابراين، كسي كه به قصد خودنمايي و ريا و براي اينكه مردم او را بستايند ثروت كلاني را در زمينه تأمين نيازهاي جامعه صرف مي‏كند، كارش براي جامعه مفيد است، اما هيچ نفعي براي خودش ندارد؛ زيرا آن عملِ فاقد اخلاص و انگيزه الهي بر كمالات او نيفزوده و موجب قرب او به خداوند نمي‏شود. وي در قبال تلاش‏ها و سرمايه‏اي كه خرج كرده حاصلي جز باد درو نكرده است. خداوند درباره فرجام كار اين افراد مي‏فرمايد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تُبْطِلُواْ صَدَقَاتِكُم بِالْمَنِّ وَالأذَي كَالَّذِي يُنفِقُ مَالَهُ رِئَاء النَّاسِ وَلاَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدا لاَّ يَقْدِرُونَ عَلَي شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُواْ وَاللّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»؛6 اي كساني كه ايمان آورده‏ايد! بخشش‏هاي خود را با منت نهادن و رنجانيدن تباه مكنيد، مانند آن كس كه مال خويش را براي نماياندن به مردم انفاق مي‏كند و به خدا و روز واپسين ايمان ندارد [و نتيجه‏اي از انفاق خود نمي‏يابد]. داستان او چون داستان سنگ سخت صافي است كه بر آن خاكي (غباري) باشد و باراني تند به آن برسد [آن خاك را ببرد ]و سنگ را همچنان سخت و صاف [و بدون خاك ]بگذارد. [رياكاران نيز] بر هيچ چيز از آنچه كرده‏اند دست نمي‏يابند و خداوند گروه كافران را راه نمي‏نمايد.

بنابراين، كساني كه خواهان سعادت اخروي و پذيرش اعمالشان از سوي خداوندند، مي‏بايد به واكاوي انگيزه‏هاي خود بپردازند و بنگرند در پي چه هستند. پس هرگاه نبود مزاياي مادي و دنيوي به سستي آنان در عمل انجاميد، بدانند كه اخلاص ندارند؛ هرگاه تقدير و تشكر ديگران در رفتار آنان اثر گذاشت و اگر از ايشان قدرداني نشد، نشاطي براي انجام عمل نداشتند، بدانند كه نيت و انگيزه آنان مخدوش و آلوده به رياست. اگر انسان واقعا كاري را براي خدا انجام مي‏دهد، نبايد تعريف و خوشايند يا سرزنش ديگران در اراده و تصميم او تأثير بگذارند. ما نبايد به انگيزه‏ها و رفتارمان مطمئن شويم، بلكه پيوسته مي‏بايد خود را در جايگاه متهم ببينيم و هيچ‏گاه از رفتار خودمان راضي نگرديم. چنان‏كه امير مؤمنان عليه‏السلام فرمودند: «وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُصْبِحُ وَ لَا يُمْسِي إِلاَّ وَ نَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ فَلَا يَزَالُ زَارِيا عَلَيْهَا وَ مُسْتَزِيدا لَهَا»؛7 اي بندگان خدا! بدانيد كه مؤمن متعهد بايد هر صبح و شام نفس خود را واپايد و بدان بدگمان باشد. همواره خود را سرزنش كند، و هرچه طاعت و عبادت كند آن را كم و ناچيز انگارد و بهتر و بيشتر را طلب كند.

عوامل تحصيل اخلاص

براي تحصيل اخلاص، دو عاملْ نقش اساسي دارند: عامل اول، شناخت اهميت و ارزش اخلاص و نقش آن در تعالي بخشيدن به عمل و روح انسان، و در مقابل، شناخت زيان و خسارتي است كه نيت و عمل غيرخالص در پي دارد. البته با توجه به دلبستگي‏هاي مادي و موانعي كه انسان را از اصلاح نفس بازمي‏دارند، در آغاز، براي كسب معرفت در اين زمينه انگيزه كافي نداريم و تنها با همت و اراده جدي تحصيل اين معرفت ميسور مي‏شود. براي درك بهتر اهميت و جايگاه اخلاص، بايد توجه داشت كه هيچ پديده روحي‏اي نمي‏تواند مانند اخلاص زندگي پرفراز و نشيب و پراضطراب انسان را تنظيم و تعديل ساخته، موجب آرامش خاطر شود. علت پيدايي آرامش خاطر از طريق اخلاص اين است كه روح انسان مخلص هنگامي كه به حقيقت والايي اخلاص مي‏ورزد، در واقع گمشده‏اش را باز مي‏يابد و خود را در مسير مقصد متعالي مي‏بيند و از آن پس، تاريكي‏ها از فراروي او كنار مي‏روند و به هر سوي مي‏نگرد روشنايي‏ها را مي‏بيند.

عامل دوم، تحصيل اخلاص، مبارزه با عادات مزاحم كسب اخلاص انسان است. البته بايد توجه داشت كه بهترين زمان براي مبارزه با عادات بد دوران جواني است، كه هنوز عادات بد در انسان رسوخ نيافته‏اند و خصايص منفي در وي ريشه‏دار نشده‏اند. اما وقتي انسان دوران جواني را پشت سر نهاد و به دوران ميان‏سالي يا پيري رسيد، آن عادات زشت در وي ريشه‏دار و قوي گشته، مبارزه با آنها و از بين بردنشان بسيار دشوار مي‏شود. از اين‏رو، امام خميني قدس‏سره بارها در درس‏هاي اخلاق خود به جوانان توصيه مي‏كردند كه قدر جواني‏شان را بدانند و به خودسازي و مبارزه با نفسانيات بپردازند؛ زيرا وقتي انسان پير شد، خودسازي و مبارزه با عادات و نفسانيات بسيار دشوار مي‏شود.

وقتي انسان دريافت كه همه هستي‏اش از آن خداست، مي‏بايد هرچه دارد تقديم خداوند و مالك حقيقي كند و اخلاص او را نبايد امري دور از تصور و غيرعادي پنداشت. كسي كه معتقد است هستي و همه امكاناتي كه در اختيار اوست از آنِ خداست و او با مشيت و تدبير الهي روزگار مي‏گذراند و در حوزه مالكيت الهي به دخل و تصرف مي‏پردازد، عقل و منطق به او حكم مي‏كند كه اخلاص داشته باشد و غيرخدا را در حوزه مالكيت خدا شريك نسازد. وي با اخلاص در نيت و عمل، آنچه را از خداست و او به امانت در اختيارش نهاده، به صاحب اصلي‏اش تقديم مي‏كند و در آنچه مي‏انديشد و انجام مي‏دهد، سهمي براي خود و غيرخدا در نظر نمي‏گيرد.

جوشش معارف دين از قلب بنده مخلص خدا

چنان‏كه گذشت، اخلاص گوهري ناياب است و تنها با ياري جستن از خداوند و توفيق او به دست مي‏آيد. اما وقتي اخلاص سراسر وجود انسان را فراگرفت و خداوند بنده‏اش را خالص يافت، وي را براي خود برمي‏گزيند و معرفت و حكمت را بر قلبش سرازير مي‏سازد. از آن پس، او سرچشمه دين الهي مي‏شود، و كساني كه در پي معارف ناب دين هستند، نزد وي مي‏روند و از سرچشمه وجودش كه سرشار از معارف دين است، بهره‏مند مي‏شوند. اين بندگان برگزيده خدا، به سبب پيوند و وابستگي با دين، چنان قوام و استحكامي دارند كه موجب استحكام زمين خدا و محيط زندگي انسان‏هاي ديگر مي‏شوند و جامعه را از اضطراب و گسستگي حفظ مي‏كنند. به تعبير حضرت، آنان اوتاد زمين‏اند. كاربرد واژه «اوتاد» كه جمع «وتد» و به معناي ميخ است، گوياي آن است كه انسان‏هاي مخلص با رفتارها و راهنمايي‏هاي خود موجب استحكام جامعه مي‏شوند و آن را از نابودي و تلاشي نجات مي‏دهند؛ چنان‏كه خداوند كوه‏ها را ميخ‏هاي زمين و موجب استحكام و پيوستگي آن قرار داد: «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادا وَالْجِبَالَ أَوْتَادا»؛8 آيا زمين را بستر و قرارگاه [شما]، و كوه‏ها را ميخ‏هايي نگردانيديم [تا زمين بدان‏ها استوار باشد]؟

بنابراين، همان‏گونه كه كوه‏ها موجب ثبات و استحكام زمين گشته، مانع اضطراب و تزلزل آن مي‏شوند، بندگان صالح خدا، به ويژه انبيا، اوصيا و امامان معصوم عليهم‏السلام سبب استحكام زمين و دفع بلاها و موجب نزول بركات الهي مي‏گردند. آنان با بهره‏مند ساختن مردم از دانايي‏هاي خود، دينِ آنان را قوام و استحكام بخشيده، مانع انحراف و تزلزل در اعتقادات ديني‏وباورهاي‏مذهبي ايشان مي‏شوند. در نتيجه، مردم با راهنمايي‏هاي آنان به راه حق و صواب رهنمون مي‏شوند و از عذاب و كيفر الهي مصون مي‏مانند.

اهل‏بيت عليهم‏السلام چشمه‏سار معارف‏وتكيه‏گاه‏زمين‏و آسمان

چنان‏كه در طليعه شرح اين خطبه نوراني گفتيم، برخي بر آنند كه حضرت در بخش اول خطبه، به معرفي فضايل و ويژگي‏هاي متعالي خود و فرزندان معصومشان عليهم‏السلاممي‏پردازند؛ ويژگي‏هايي كه در حد كمال و به طور يكپارچه، در غيرمعصوم يافت نمي‏شود. برخي تعابير حضرت، از جمله تعبير «فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ وَ أَوْتَادِ أَرْضِهِ»، اين نظر را تقويت مي‏كند؛ زيرا تا كسي با دانشي نامتناهي، بر همه حقايق ظاهري و باطني قرآن اشراف نداشته باشد و نيز معصوم و مصون از جهل نباشد، نمي‏تواند مبيّن و مفسّر قرآن و حقايق دين باشد، و معارفي را كه مردم نمي‏توانند از ظاهر قرآن استخراج كنند در اختيار آنها گذارد. اين ويژگي بي‏شك به پيامبر صلي‏الله‏عليه‏و‏آله و ائمّه اطهار عليهم‏السلاماختصاص دارد. همچنين، تعبير «اوتاد»، همسو با تعابير برخي روايات درباره نقش حجت و امام معصوم عليه‏السلام در حفظ زمين از نابودي است. از جمله امام سجاد عليه‏السلاممي‏فرمايند: «نَحْنُ أَمَانٌ لاَهْلِ الاَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لاَهْلِ السَّمَاءِ وَنَحْنُ الَّذِينَ بِنَا «يُمْسِكُ السَّمَاء أَن تَقَعَ عَلَي الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ» وَبِنَا يُمْسِكَ الارْضَ أَنْ تَمِيدَ بأَهْلِهاَ وَبِنَا يُنْزِلُ الْغَيْثُ وَلَوْ لا مَا في الاَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ الاَرْضُ بِأَهْلِهَا»؛9 ما پناه اهل زمين هستيم، همان‏گونه كه ستارگان پناه اهل آسمان‏اند. ما كساني هستيم كه خداوند به وسيله ما آسمان را نگاه مي‏دارد تا [مبادا ]بر زمين فرو افتد، مگر به اذن خودش. خداوند به وسيله ما زمين را نگاه مي‏دارد تا اهلش را نلرزاند و نابود نكند، و به واسطه ما باران مي‏بارد؛ و اگر از ما كسي در زمين نباشد، همانا زمين اهلش را در خود فرو مي‏برد.

امام باقر عليه‏السلام نيز فرمودند: «لَوْ أَنَّ الْاِمَامَ رُفِعَ مِنَ الْاَرْضِ لَمَاجَتِ الْاَرْضُ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ»؛10 اگر امام و حجت خدا از زمين برداشته شود، همانا زمين اهلش را در كام خود فرو مي‏برد، همان‏گونه كه دريا اهلش را در كام خود فرو مي‏برد.

عقل و وحي معيارهاي تشخيص رفتار صحيح و مخلصانه

پرسشي كه در اينجا مطرح مي‏شود اين است كه اگر كسي تصميم گرفت خدا را بندگي كند و وجودش را براي خداوند خالص گرداند، بايد چه راهي در پيش گيرد. چه معيار و مقياسي را مي‏توان معرفي كرد كه بر اساس آن، افراد بفهمند چه كاري براي خداست تا انجام دهند، و چه كاري براي غيرخدا و شرك است تا آن را ترك كنند؟

براي شناخت راه بندگي خدا و رسيدن به مقام اخلاص، دو معيار و به تعبيري دو عامل وجود دارد: عامل اول، فطرت و عقل است كه خداوند در درون آدمي نهاده است و انسان مي‏تواند به وسيله آنها حق و باطل، خوب و بد و خير و شر را تا حدي تشخيص دهد. خداوند در قرآن به اين عامل اشاره كرده، مي‏فرمايد: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»؛11 سوگند به نفس و كسي كه آن را درست كرد، پس بدكاري و پرهيزكاري‏اش را به وي الهام كرد.

خداوند متعال با آفرينش نفس انسان زمينه فطري شناخت خوب و بد و تقوا و فسادورزي را در وي قرار داده است. آدمي به مدد اين نيروي دروني مي‏تواند خير را از شر تشخيص دهد و خوبي يا بدي بسياري از رفتارها را بشناسد. اما اين عامل، با توجه به محدوديت و عدم شناخت جزئيات و احكام تفصيلي، كامل نيست و نمي‏تواند به طور كامل راهنماي انسان در زندگي باشد. از اين‏رو، خداوند عامل بيروني، يعني وحي را نيز در اختيار انسان نهاد كه به وسيله آن مي‏توان حق و باطل، خوبي و بدي و احكام همه رفتارهاي اختياري انسان را به طور كامل شناخت. بنابراين، انسان براي حركت در مسير بندگي و خالص ساختن وجود و رفتارش براي خدا، از دو عامل دروني فطرت و عقل، و عامل بيروني وحي و راهنمايي‏هاي پيامبران و اولياي خدا بهره‏مند است.

با توجه به اينكه برخي احكام و خوبي و بدي برخي رفتارها را عقلْ به خوبي درك مي‏كند، معتزله و اغلب شيعيان معتقدند عقل مستقلاً احكامي دارد. افزون بر اين، آنان بر تحسين و تقبيح ذاتي عقل تأكيد مي‏ورزند و بر آنند كه همه افعال، خود، بدون امر و نهي شارع حَسَن و يا قبيح‏اند. از نظر آنان، دلايل عقلي دست‏كم در تشخيص پاره‏اي احكام كاربرد استقلالي دارد و اين كاربرد بر دو نوع است:

1. مستقلات عقليه: ادلّه‏اي كه تمام مقدّمات آنها عقلي است؛ يعني در اين ادلّه، براي تشخيص و كشف صغرا و كبراي قياس، عقل حاكم است؛ مانند: «عدل عقلاً نيكوست» يا «ظلم عقلاً قبيح و بد است».

2. غيرمستقلات عقليه: ادلّه‏اي كه در آنها تنها كبراي قياس عقلي است و صغراي آن از شرع برگرفته شده است. براي مثال، قياس ذيل از جمله غيرمستقلات عقليه است: «نماز واجب شرعي است و هر عملي كه واجب شرعي باشد، مقدّماتش نيز شرعا واجب است، پس مقدمات نماز شرعا واجب است.» در اين قياس، صغرا غيرعقلي و كبرا عقلي است. عقل بين وجوب شرعي ذوالمقدّمه و وجوب شرعي مقدّمه ملازمه مي‏بيند.

كلي‏ترين و عمومي‏ترين احكام عقل، حسن عدل و قبح ظلم است، كه همه احكام عقل بدان بازمي‏گردند. مثلاً عقل راست‏گويي را از آن نظر كه عدل است، نيكو مي‏داند يا دروغ را از آن نظر كه ظلم است، بد و قبيح مي‏شمارد. درباره عدل تعاريف گوناگوني ارائه كرده‏اند كه متناسب‏ترين تعريف با اين بحث، تعريف عدل به «اعطاء كلّ ذي حقّ حقّه» است. با توجه به اين تعريف، عدل ايجاب مي‏كند كه انسان حق هركس را به او بدهد؛ زيرا در غير اين صورت به او ظلم كرده است. اكنون با توجه به اينكه همه هستي آدمي ملك خداست و انسان موظف است با رضايت و خواست الهي در ملك او تصرف كند، همه انگيزه‏ها، سخنان و رفتارهايش مربوط به خداوند است و عدلْ حكم مي‏كند كه آنها را براي خداوند خالص گرداند. به تعبير ديگر، بايد حقوقي را كه خداوند در آن زمينه‏ها بر انسان دارد به او واگذارد؛ چون اگر رفتارها، نيت‏ها و سخنانش براي خداوند نبود، به او ظلم روا داشته، حقوقش را ادا نكرده است. پس كسي كه حاكميت و مالكيت خداوند را بر همه هستي و از جمله بر وجود خود باور دارد، جز براي خدا كاري انجام نمي‏دهد. او وقتي خود را مخلوق خدا دانست و هرچه در اختيارش بود از آنِ او دانست، كاملاً در برابر وي تسيلم است و سهمي براي خود در نظر نمي‏گيرد و ميل و هواي نفس خويش را زير پاي مي‏نهد. چنين انساني چون چشم، گوش، فكر، عقل، دست و پا، و ديگر اعضا و جوارحش را از خدا مي‏داند، همه آنها را در جهت رضايت او به كار مي‏گيرد و معتقد است عدل ايجاب مي‏كند كه حقوق الهي را به او واگذارد كه اگر جز اين رفتار كرد و به خداوند شرك ورزيد و كسي را شريك وي ساخت، در حق معبود خويش ظلم كرده است. همچنين معبودْ تنها خداوند است كه بايد عبادت و پرستش شود و عبادت غيرخداوند شرك و ظلم در حق اوست. حضرت لقمان در ضمن نصايح خود، به فرزندش فرمود: «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»؛12 اي پسرك من! به خداوند شرك نورز كه هر آينه شرك ستمي بزرگ است.

عدالت‏ورزي، حق‏گروي و پيروي دوستان خدا از قرآن

با توجه به آنچه گذشت، حضرت درباره يكي از ويژگي‏هاي برگزيدگان خداوند مي‏فرمايند: «قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَكَانَ أَوَّلُ عَدْلِهِ نَفْي الْهَوَي عَنْ نَفْسِهِ»؛ خود را به اجراي عدالت پايبند كرده و نخستين گامش در اين راه زدودنِ هوا و هوس از درون خويش است. چنان‏كه علماي اخلاق گفته‏اند، عدالت ملكه‏اي است كه منشأ انجام افعال فاضله است. وقتي ملكه عدالت در جان آدمي رسوخ يافت، پيوسته اعمال شايسته و خير انجام مي‏دهد و از اعمال زشت خودداري مي‏ورزد. عدالت در ارتباط با قوّه شهويه به معناي عفاف‏ورزي است،13 و دشوارتر از عدالت در ارتباط با ساير قواست؛ زيرا بيشتر انحرافاتي كه در شريعت از آن نهي شده، ناظر به شهوات است. به همين دليل، حضرت بارزترين مصداق عدالت‏ورزي برگزيدگان خدا را كنار زدن هواي نفس برمي‏شمارند؛ زيرا سالك براي مهار رفتار خود، بيش از هر كار، بايد به اصلاح قوّه شهويه بپردازد و در اين‏باره حدود الهي را رعايت كند، و درباره خوردني‏ها، آشاميدني‏ها، آميزش و كسب درآمد و اموري از اين دست، از حدود الهي خارج نشود.

امام عليه‏السلام، سپس در بيان صفت ديگري از صفات بندگان برگزيده خدا مي‏فرمايند: «يَصِفُ الْحَقَّ وَ يَعْمَلُ بِهِ لَا يَدَعُ لِلْخَيْرِ غَايَةً إِلاَّ أَمَّهَا وَ لَا مَظِنَّةً إِلاَّ قَصَدَهَا»؛ در سخن، حق را به نيكويي تفسير مي‏كند و در عمل بدان پايبند است. هيچ هدف خيري نيست كه آهنگ آن نكند و در راه تحقق آن گام نزند، و گمان خيري نبرده كه به سوي آن نشتافته باشد.

سالك طريق خدا در توصيف حقْ اميال و هواهاي نفساني خويش را دخالت نمي‏دهد و معيار او در توصيف حق، قانون هستي است، كه بر موجوديت و حيات او حاكم است؛ قانوني كه بنابر آن همه عالم و تمام هستي او متعلق به خداست و او وظيفه‏اي جز بندگي خداوند ندارد و نبايد خود و غيرخدا را در برابر او مستقل ببيند و براي آنها سهمي و شأني در نظر گيرد. آن‏گاه كه به اين درجه از معرفت رسيد، بايد به مقتضاي آن نيز عمل كند. روح بنده سالك چون تشنه خير و كمال است افق‏هاي متعالي سعادت و خير و كمال را مي‏نگرد و همواره براي رسيدن به كمالاتي فزون‏تر، روح خود را تشنه و بي‏تاب نگاه مي‏دارد. زماني از اين پويايي دست مي‏كشد كه به كمال نامتناهي و قرب الهي، نايل آيد. او در مسيرِ به فعليت رساندن استعداد كمال‏جويي خود از احتمال و گمان خير و كمال هم نمي‏گذرد و براي اينكه يقين كند كه به سرحد تعالي و كمال رسيده، آنچه را احتمال مي‏دهد و گمان مي‏برد كه خير و كمال و غذاي روح اوست، فراچنگ مي‏آورد و از آنْ صرف‏نظر نمي‏كند.

حضرت آخرين ويژگي بندگان برگزيده خدا را اين‏گونه وصف مي‏كند: «قَدْ أَمْكَنَ الْكِتَابَ مِنْ زِمَامِهِ فَهُوَ قَائِدُهُ وَ إِمَامُهُ يَحُلُّ حَيْثُ حَلَّ ثَقَلُهُ وَ يَنْزِلُ حَيْثُ كَانَ مَنْزِلُهُ»؛ بي‏ترديد زمام امور خويش را به كتاب الهي سپرده است. پس پيشوا و امام او قرآن است: هر جا كه قرآن باراندازد، او نيز فرود آيد و هر جا كه قرآن جاي گيرد، او را نيز جايگاهي باشد.

با توجه به اينكه قلمرو شناخت عقل محدود است و نمي‏تواند همه وظايف، تكاليف، تفاصيل و جزئيات را تشخيص دهد، انسان براي تشخيص وظايف بندگي خود، ناگزير بايد سراغ وحي و كلام خداوند برود و زمام و اختيار خود را به قرآن بسپارد و آن را پيشوا و رهبر خويش سازد، و در تمام مراحل زندگي دستورات و مقرّرات الهي را سرلوحه رفتار خويش سازد. باشد كه از اين رهگذار به رضوان و قرب الهي و سعادت جاوداني كه در پي آن است، دست يابد.

پى نوشت ها

1ـ نهج‏البلاغه، خ 87.

2ـ يونس: 22.

3ـ زمر: 2و3.

4ـ صافات: 40.

5ـ ص: 82ـ83.

6ـ بقره: 264.

7ـ نهج‏البلاغه، خ 175.

8ـ نبأ: 6و7.

9ـ احمدبن على طبرسى، احتجاج، مشهد، مرتضى، 1403، ج 2، ص 317.

10ـ شيخ صدوق، كمال الدين و تمام النعمة، قم، دارالكتب الاسلاميه، 1395ق، ج 1، ص 203.

11ـ شمس: 7و8.

12ـ لقمان: 13.

13ـ اين مفهوم در مقابل خمود و خاموش ساختن شهوت و نيز بى‏بندوبارى و افراط در استفاده از شهوت قرار دارد.